

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 3, Spring 2020, 115-137
Doi: 10.30465/crtls.2020.5294

A Book Review of *A History of Philosophy: From Bolzano to Wittgenstein*

Abdurrazzaq Hesamifar*

Abstract

A History of Philosophy: From Bolzano to Wittgenstein includes an analytic debate on the most important elements of the ideas of analytic philosophers of the first half of 20th century. The book tries to evaluate and analyze the ideas of analytic philosophers as a philosophical school in philosophy in a way that their ideas can be reduced to each other. After debating on the backgrounds of analytic philosophy, it refers to the ideas of Bolzano, Frege, Russell, early Wittgenstein, Carnap and the movement of formalization and at the end, it shows the ideas of Moore and later Wittgenstein who pursued another way in analytic philosophy which was later known as linguistic philosophy. So, the structure of debate in the book has been directed in two parallel movements, that is, logical analysis and linguistic analysis, though more attention is directed to the first movement. This article goes to assess and criticize the form and the content of the Persian translation of the book.

Keywords: Analytic, Formalization, Language, Logic, Metaphysics.

* Professor of Philosophy, Imam Khomeini International University, Iran, ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

Date received: 2019-12-10, Date of acceptance: 2020-04-09

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد و بررسی کتاب تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین

عبدالرزاق حسامی فر*

چکیده

کتاب تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین متضمن بحث تحلیلی درباره مهم‌ترین عناصر اندیشه فیلسوفان تحلیلی در نیمه نخست قرن بیستم است. در این کتاب نویسنده کوشیده است اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی را در قالب یک سنت فلسفی بررسی و تحلیل کند، چنان‌که پیوند میان اندیشه‌های ایشان قابل‌ردگیری باشد. او، پس از بحث درباره زمینه‌های پیدایش فلسفه تحلیلی، به ترتیب آرای بولتسانو، فرگه، راسل، ویتگنشتاین اول، کارناپ، و جریان‌سازی را مطرح می‌کند و در نهایت به بیان اندیشه‌های مور و ویتگنشتاین متأخر می‌پردازد که مسیر دیگری را در فلسفه تحلیلی دنبال کردند، همان‌جایی که بعدها به فلسفه تحلیل زبان شهرت یافت. بنابراین ساختار کلی بحث در کتاب تحلیل اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی در قالب دو جریان موازی تحلیل منطقی و تحلیل زبانی است و البته به جریان نخست توجه بیش‌تری شده است. هدف در این مقاله نقد و بررسی محتوایی و صورتی ترجمه این کتاب است.

کلیدواژه‌ها: تحلیلی، صورتی‌سازی، زبان، منطق، متافیزیک

۱. مقدمه

فلسفه معاصر در یک تقسیم‌بندی کلی به دو جریان اصلی تقسیم می‌شود: از یک سو فلسفه تحلیلی که شامل دو رویکرد اصلی تحلیل منطقی و تحلیل زبانی می‌شود (البته در کنار

*استاد گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۱

این دو جریان، فلسفه پراگماتیسم قرار دارد که قرابت آن با فلسفه تحلیلی بیش از قرابت آن با جریان دوم است) و از سوی دیگر فلسفه قاره‌ای که به‌طور عمده شامل مکاتب و جریان‌های متعددی از قبیل پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، هرمنوتیک، پسامدرنیسم، و انواع نوگرایی در مکاتب فلسفی گذشته هم‌چون جریان‌های نوتوماسی، نوکانتی، و نوهگلی می‌شود. یکی از کتاب‌های خوبی که درباره تاریخ فلسفه تحلیلی به فارسی ترجمه شده است کتاب *تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین* نوشته اندرس ودرگ است (ودبرگ، ۱۳۹۴) (ارجاعات بعدی به این کتاب تنها با ذکر صفحه یا صفحات کتاب خواهد بود). در این مقاله به بررسی نقاط مثبت و منفی ترجمه فارسی این اثر می‌پردازیم.

۲. معرفی و توصیف اثر و ارزیابی شکلی آن

۱.۲ مشخصات شناسنامه‌ای اثر

کتاب *تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین* را آقایان جلال پیکانی و بیت‌اله ندرلو، که هر دو از پژوهش‌گران جوان و فرهیخته فلسفه‌اند، به فارسی برگردانده‌اند و انتشارات حکمت آن را در قالب مجلد شماره ۸۵ مجموعه فلسفه غرب در سال ۱۳۹۴ و در ۴۲۵ صفحه و شمارگان ۱۰۰۰ نسخه منتشر کرده است. البته تاریخ انتشار کتاب در یک جا ۱۳۹۲ و در جای دیگری (فیبا) ۱۳۹۴ آمده است که شایسته بود تنها یک تاریخ، و آن هم تاریخی که در فیبا کتاب آمده است، نقل می‌شد.

عنوان اصلی کتاب *تاریخ فلسفه: از بولتسانو تا ویتگنشتاین* (Wedberg, 1984) است که مترجمان محترم به دلیل تخصیص مباحث کتاب به اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی کلمه «تحلیلی» را به عنوان کتاب افزوده‌اند. این کار از لحاظ مضمون پر بیراه نیست، اما بهتر آن است که در ترجمه یک کتاب امانت‌داری به‌طور کامل رعایت شود و وقتی نویسنده عنوانی را برای کتاب خود برگزیده است، انتخاب او هدف‌مند دانسته شود و همان عنوان به فارسی برگردانده شود. این کتاب جلد سوم از مجموعه سه‌جلدی *تاریخ فلسفه* نوشته ودرگ است و در آن اندیشه‌های فیلسوفان برجسته تحلیلی معرفی و نقد شده است. نسخه اصلی کتاب در دهه هفتاد میلادی به‌زبان سوئدی منتشر شده است.

از کتاب‌های دیگری که در زمینه تاریخ فلسفه تحلیلی ترجمه شده‌اند و از لحاظ موضوعی نزدیک به این کتاب‌اند می‌توان *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم* (استرول، ۱۳۸۳)،

خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی (دامت، ۱۳۹۱)، پیدایش فلسفه تحلیلی (گلاک، ۱۳۹۵)، فلسفه تحلیلی چیست؟ (گلوک، ۱۳۹۴) را نام برد.

نهضت فلسفی موسوم به فلسفه تحلیلی حیاتش را وامدار کنش متقابل میان فرگه، راسل، و ویتگنشتاین است: آثار منطقی و فلسفی فرگه در فاصله سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۳، کار راسل در فاصله میان ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۸ و رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین (Sluga, 1996, 6).

۲.۲ معرفی ساختار و محتوای کتاب

کتاب در مجموع شامل نه فصل است. پس از مقدمه مختصر مترجمان، فصل اول با عنوان «صد و پنجاه سال اخیر» بیان مختصری از آن چیزی است که در فصل‌های بعدی آمده است. در آغاز این فصل نویسنده با اشاره به ایده درون‌باشی که آگاهی را محصور در فرد می‌داند، این ایده را درون‌مایه فلسفه استعلایی بسیاری از مکاتب نوکانتی و بسیاری از اگزیستانسیالیست‌های جدید مانند یاسپرس معرفی می‌کند. او منتقدان این ایده را بدین قرار ذکر می‌کند: برنارد بولتسانو در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰، برنتانو و مکتب او در اواخر قرن نوزدهم، مور و راسل در کمبریج در دهه‌های نخستین قرن بیستم، واقع‌گرایان آمریکایی (جدید و انتقادی) هاگرتروم و فالن در آپسالا در همان دوران، ویتگنشتاین در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ و در ادامه فلاسفه آکسفورد (ص ۱۹).

نویسنده در ادامه تحلیلی از آرای فیلسوفان علم درباره فرضیه‌های علمی و امکان اثبات یا ابطال آن‌ها ارائه می‌کند و پس از آن به تحلیل مفهوم آگاهی در فیلسوفانی چون بولتسانو، فرگه، هوسرل، و برنتانو می‌پردازد. او در این فصل می‌گوید که نسل‌های متوالی فلسفه تحلیلی خود را چون انقلابیونی تلقی می‌کنند که با نفی فلسفه‌های قبلی طرحی کاملاً نو در انداخته‌اند و فلسفه‌ای بر ساخته‌اند که خودسنج و کاملاً علمی است اما از منظر او این تلقی یک توهم اغراق‌آمیز است، زیرا تحلیل فلسفی امر جدیدی نیست و سابقه آن را می‌توان در سقراط، افلاطون، و ارسطو پی گرفت و بلکه تأملات تحلیلی را تقریباً می‌توان در آثار همه فلاسفه بزرگ یافت (ص ۵۶).

فصل دوم کتاب به بحث درباره کمال و نوآوری در اندیشه بولتسانو اختصاص یافته است. بولتسانو ریاضی‌دان، فیلسوف، متاله، و واعظ کاتولیک، یکی از نمایندگان متأخر فلسفه روشن‌گری و از پیروان عقل‌گرایی لایبنیتس بود. فلسفه او به‌مثابه ثمره دو سنت اروپایی پس از قرون وسطی یعنی تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی بود.

عنوان فصل سوم «منطق و حساب: گوتلوب فرگه» است و در آن آرای فرگه دربارهٔ معرفت‌شناسی به‌ویژه مخالفت او با اصالت روان‌شناسی، هستی‌شناسی، ماهیت علم حساب، تحویل حساب به منطق، معنا، دلالت، و درنهایت معناشناسی او بررسی و تحلیل شده است. فرگه برخلاف کانت گزاره‌های علم حساب را نه تألیفی پیشینی، بلکه تحلیلی پیشینی می‌داند، گو این که هم‌رأی با او گزاره‌های هندسه را تألیفی پیشینی می‌داند. آنتونی کنی در تاریخ‌نویسی از فلسفه غرب مشابه این سخن را مطرح می‌کند:

فرگه، هم‌رأی با کانت و دربرابر میل، بر آن بود که ریاضیات به‌نحو پیشینی دانسته می‌شود. او هم‌چون کانت هندسه را مبتنی بر شهود می‌دانست. اما نظر او مبنی بر این که حساب یک شاخه از منطق است، چنان‌که کانت ادعا کرده بود، نه تألیفی بلکه تحلیلی است. اگر حق با فرگه باشد، علم حساب تنها بر قوانین عامی استوار است که حاکم بر هر قلمرو معرفت‌اند و هیچ نیازی به پشتیبانی امور واقع تجربی ندارند. علم حساب از خودش هیچ موضوع مستقلی، بیش از آنچه منطق دارد، ندارد (Kenny, 2010, 785-786).

فرگه تفسیر منطق‌گرایانه از حساب را اولین بار در ۱۸۸۴ مطرح کرد و بعدها راسل و ایتهد آن را در مبادی ریاضیات دوباره صورت‌بندی کردند. از منظر فرگه اثبات تحلیلی بودن گزاره‌های حساب به‌معنای اثبات امکان تحویل آن به قوانین کلی منطق است. از این‌رو وظیفه خود را ابتدا صورت‌بندی قوانین کلی منطقی و سپس برساختن تعاریف مناسب مفاهیم حساب برمبنای مفاهیم موجود در قوانین منطق و درنهایت تحویل حساب به منطق می‌دانست (ibid., 125)

عنوان فصل چهارم «منطق و تجربه‌گرایی: برتراند راسل» است. نویسنده در این فصل می‌گوید جهان‌بینی فلسفی برتراند راسل ترکیبی از فلسفه ریاضی فرگه و تجربه‌گرایی هیوم است (ص ۱۶۵). او در مقام منطق‌دان در سراسر حیات خود به‌دنبال تفسیر منطق حساب بود، اما امروزه بسیاری از ریاضی‌دانان و فیلسوفان بر آن‌اند که تحویل حساب به منطق ضرورتی ندارد و منطق پایهٔ یقینی‌ای نیست که راسل در جست‌وجوی آن بود. راسل مانند همکارش در کمبریج، جورج ادوارد مور، تحت تأثیر مکتب تحلیلی کمبریج بود که در دیا سه دههٔ نخست قرن بیستم در کمبریج فعال بود. از جمله اعضای این مکتب چارلز دومبار براود، فرانک پلامپتون رمزی، لیزی سوزان استبینگ، جان ویزدام، و ماکس بلک هستند. البته دو متفکر اخیر بعداً برنامهٔ منطقی - تحلیلی راسل و مور را کنار گذاشتند. دبلیو. ای. جانسون منطق‌دان، نورمن کمبل فیلسوف علم، و جان مینارد کینز اقتصاددان در کتاب خود به‌نام رساله‌ای دربارهٔ احتمال به مکتب کمبریج نزدیک شدند.

نویسنده در ادامه، پس از بحث درباره نظریه طبقات راسل، نظر فرگه و راسل درباره مسئله دلالت و معنا را مقایسه می‌کند و نظریه توصیفات راسل را توضیح می‌دهد و آنگاه به سراغ اصل آشنایی (acquaintance) می‌رود که برطبق آن «هر گزاره قابل فهم باید تماماً از مؤلفه‌هایی ترکیب یافته باشد که برای ما آشنا هستند» (ص ۱۹۱). این اصل را می‌توان به این صورت بازسازی کرد: «اگر معنای جمله‌ای را می‌فهمیم، پس لزوماً با تمام مؤلفه‌های امر واقع مطابق با آن جمله آشنایی مستقیم داریم».

راسل به دو نوع شناخت قائل است: شناخت اشیا و شناخت حقایق. در شناخت اشیا باید میان دو گونه شناخت تمایز قائل شویم: شناخت از طریق آشنایی و شناخت از طریق توصیف. شناخت اول اساساً ساده‌تر و از لحاظ منطقی مستقل از هر شناختی از حقایق است. گو این‌که خطاست اگر فکر کنیم انسان می‌تواند بدون دانستن حقیقتی درباره اشیا با آن‌ها آشنایی داشته باشد. در عوض شناخت دوم متضمن شناختی از حقایق چونان منبع و زمینه آن (Russell, 2001, 185).

راسل، در دوره آغازین اندیشه‌اش که افلاطونی‌تر بود، بر آن بود که ما در تفکر مفهومی به‌طور بی‌واسطه از کلیات آگاهیم، اما از اشیا مادی، یا به‌طور کلی از هرآن‌چه متعلق به جهان علوم طبیعی است، آگاهی مستقیمی نداریم. آن‌چه مستقیماً از آن آگاهییم تا حد زیادی بر جهان ادراکات حسی منطبق است که به‌قول هیوم کل دامنه شعور و وجدان ما را تشکیل می‌دهد. در جملات «لندن در انگلستان است» و «بروتوس سزار را کشت» نه لندن و نه انگلستان مؤلفه واقعی نیستند که با آن جمله مطابقت داشته باشد و نه بروتوس و نه سزار به مجموعه هستومندهایی تعلق ندارند که مستقیماً از آن‌ها آگاهییم و در نتیجه هیچ‌یک از آن‌ها مؤلفه‌ای از واقعیتی نیستند که با این جمله مطابق‌اند.

راسل مانند بارکلی صدق گزاره‌های مقبول عقل عرفی را می‌پذیرد، اما مسئله او این است که چگونه می‌توان تحلیل فلسفی بسنده‌ای از این جملات عرضه کرد (ص ۱۹۴). راسل به دنبال زبان منطقی کامل بود. در هر جمله‌ای از زبان منطقی کامل، هر نامی باید نشان‌دهنده مؤلفه‌ای بسیط از واقعیتی مطابق آن جمله باشد و بر مبنای اصل آشنایی در زبان منطقی کامل، هر اسمی دلالت‌کننده بر هستومندی است که کاربر زبان با آن مستقیماً آشناست (ص ۱۹۲).

عنوان فصل پنجم کتاب «رساله منطقی - فلسفی: لودویگ ویتگنشتاین» است. او در این فصل می‌گوید که مهم‌ترین ریشه‌های آلمانی اندیشه‌های ویتگنشتاین عبارت‌اند از ایدئالیسم معرفت‌شناختی آلمان در کانت و شوپنهاور، فلسفه علم هاینریش هرتز فیزیکدان، منطق فرگه، و احتمالاً نقد فریتس مایوتنر بر زبان. ویتگنشتاین در دوران حضورش در انگلستان

(۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ و ۱۹۲۹ تا زمان مرگ در ۱۹۵۱) با فیلسوفان کمبریج، راسل، و مور ارتباط داشت. او از یک سو فلسفه را بی‌معنا می‌داند و از سوی دیگر آن را بینشی منطقی - فلسفی فراسوی علوم طبیعی می‌داند. او مسائل سنتی فلسفه را بی‌معنا می‌داند و بر آن بود که فلسفه باید به منزله‌ی نحو منطقی زبان دانسته شود (صص ۲۰۸-۲۰۹). نویسنده پس از بیان سه مفهوم اصلی هستی‌شناسی رساله منطقی - فلسفی، یعنی شیء، وضعیت، و وضع امور، در مقام مقایسه نظر ویتگنشتاین با دیگر فیلسوفان تحلیلی، می‌گوید که «وضعیت» مورد نظر ویتگنشتاین مشابه مفهوم «قضیه فی نفسه» در بولتسانو و مفهوم «اندیشه» در فرگه است (ص ۲۱۲). اما به نظر نمی‌رسد که این سخن او درست باشد، زیرا آنچه ویتگنشتاین از مفهوم وضعیت مراد می‌کند عبارت است از واقعیتی در جهان خارج که از ترکیب چند «وضع امور» شکل گرفته است و به جهان محسوس مربوط می‌شود، در حالی که آنچه بولتسانو از «قضیه فی نفسه» در نظر دارد و آنچه در اندیشه فرگه «اندیشه» شناخته می‌شود اموری هستند که نه به جهان محسوس مربوط می‌شوند و نه در جهان نفس و آن را باید متعلق به قلمروی سومی دانست که به تعبیر پوپر حیثیت وجودشناختی آن برای فیلسوفان یاد شده مطرح نبوده است. اگر بخواهیم معادلی برای دو مفهوم مورد نظر بولتسانو و فرگه در اندیشه ویتگنشتاین نشان بدهیم باید به محتوای گزاره‌هایی اشاره کنیم که از یک وضعیت خبر می‌دهند. نویسنده هم چنین نقش «وضعیت» و «وضع امور» در اندیشه ویتگنشتاین را مشابه نقش گزاره‌ها و گزاره‌های اتمی در نظر راسل می‌داند. آن دسته از وضعیت‌ها که وضع امور نیستند به بیان کلی با گزاره‌های مولکولی و تعمیم‌یافته راسل متناظرند (همان). اما این نظر او نیز خالی از اشکال نیست، زیرا «وضعیت» و «وضع امور» مربوط به عالم خارج‌اند، در حالی که گزاره‌ها به عالم ذهن یا دست‌کم به قلمروی سوم تعلق دارند.

نویسنده می‌گوید که ویتگنشتاین میان دو نوع خصوصیت اشیا و نیز نسبت میان آن‌ها تمایز قائل می‌شود: یکی بیرونی، خاص، یا مادی و دیگری درونی، ساختاری، یا صوری. خصوصیتی مانند F خصوصیت بیرونی شیئی مانند a است، اگر و تنها اگر حالت اموری به صورت «a واجد F است» وجود داشته باشد. به همین صورت نسبت R نسبتی بیرونی میان a و b و c ... است، اگر و تنها اگر حالت امور R که بین a و b و c و ... برقرار است، موجود باشد (ص ۲۱۶-۲۱۷).

ویتگنشتاین هم در یادداشت‌ها و هم در رساله با عبارتی مشابه می‌گوید من‌گرایی اگر با دقت دنبال شود، بر واقع‌گرایی محض منطبق می‌شود. من‌گرایی به یک نقطه بی‌انتهای منجر می‌شود و آنچه باقی می‌ماند، واقعیتی هم‌سنگ با آن است (ص ۲۲۴). از آن‌جاکه

من گرایسی ویتگنشتاین با واقع گرایسی محض درآمیخته است، او توانست من گرایسی شوپنهاوری را با مادی گرایسی مکانیستی پیوند دهد.

از منظر ویتگنشتاین جمله‌ای که نه همان‌گویی باشد و نه متناقض یک جمله خاص (proper sentence) است. ارزش صدق چنین جمله‌ای فقط از طریق مقایسه آن با امر واقع یا واقعیت خارج از آن جمله تعیین شدنی است. جملات خاص در قلمروی علوم طبیعی تجربی قرار می‌گیرند. بنابراین براساس رساله هر حقیقتی یا باید حقیقتی منطقی و ازاین‌رو همان‌گویی، یا حقیقتی واقعی و ازاین‌رو مربوط به علوم طبیعی باشد (ص ۲۲۹). جرج پیچر نظر ویتگنشتاین را درباره انواع گزاره‌ها این‌گونه بیان می‌کند:

ما می‌دانیم که همه گزاره‌ها یا همان‌گویی‌اند یا متناقض و یا گزاره توصیفی. دو تای نخست چیزی نمی‌گویند. بنابراین فقط گزاره‌های توصیفی گزاره‌های واقعی‌اند و می‌توانند چیزی بگویند. پس این گزاره‌ها، که ویتگنشتاین آن‌ها را گزاره‌های علوم طبیعی می‌نامد، همه آن‌چه را که می‌توان گفت اظهار می‌کنند (Pitcher, 1985, 152).

دیدگاه ویتگنشتاین درباره فلسفه بر تمایز قاطع میان فلسفه و علوم تجربی استوار است. اصرار ویتگنشتاین برای رهاسازی کامل فلسفه از عناصر تجربی امری است که می‌توان آن را تا افلاطون ردیابی کرد. تمایز میان فلسفه و علم در ویتگنشتاین متناقض‌نماست. به نظر او همه جملات صادق مربوط به واقعیت به ساحت علوم طبیعی تجربی تعلق دارند، پس فیلسوف چه چیزی برای گفتن دارد؟ از منظر او بحث از جهان یقیناً به ساحت علوم طبیعی تعلق دارد، ولی ساختار منطقی زبان، که از آن طریق جهان را توصیف می‌کنیم، قلمرو مناسبی برای فلسفه است. ویتگنشتاین فلسفه را فعالیتی درمانی می‌داند که نتیجه‌اش رهاسازی بیمار از مسائل بیهوده فلسفی است. از منظر او هدف فلسفه روشن‌سازی منطقی اندیشه‌هاست و محصول آن نه تعدادی گزاره فلسفی، بلکه توضیح گزاره‌هاست (Canfield, 2003, 249). او در رساله می‌گوید که روش درست فلسفه‌ورزی این است که چیزی نگوییم مگر آن‌چه گفتنی است. البته منظور او گزاره‌های علوم طبیعی است و اگر کسی خواست سخن متافیزیکی بگوید، باید به او نشان داد که برخی از واژگان سخنش مدلولی ندارند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، ۱۲۸).

موضوع فصل ششم کتاب «تجربه و زبان، رودلف کارنپ و تجربه‌گرایی منطقی» است. در آغاز این فصل درباره نحوه شکل‌گیری حلقه وین بحث شده است. گروهی از دانشمندان از رشته‌های مختلف، یعنی از فیزیک، فلسفه، ریاضی، و منطق گرفته تا

روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و اقتصاد در این حلقه حضور داشتند (پایا، ۱۳۸۲، ۲۸۹): هانس هان ریاضی‌دان، اتونویرات جامعه‌شناس، ویکتور کرافت مورخ، فلیکس کافمن حقوق‌دان، فیلیپ فرانک فیزیک‌دان. این حلقه حلقه‌های پیوسته‌ای در نقاط دیگر جهان نیز داشت: گروه برلین (رایشباخ، دایسلاو، گرلینگ، همپل، و ...) و گروه لوو-ورشو لهستانی (لوکاسیه ویچ، کوتارینسکی، لسنیویسکی، اجاکیویچ، تارسکی، شیوستیک، و ...). فیلسوفان دیگری نیز در نقاط مختلف جهان تحت تأثیر اندیشه‌های این حلقه بودند: اینوکایلا در فنلاند، آرن نائس در نروژ، یورگن یورگنسن در دانمارک، آلفرد ژول ایر در انگلستان، روژیه در فرانسه، ارنست نایگل، و کواین در آمریکا. ظهور هیتلر و آغاز جنگ جهانی دوم اعضای قاره‌ای این نهضت را متفرق یا به کلی نابود کرد. برخی از اعضای حلقه، اعم از کارناپ، رایشباخ، فرانک، فون میزز، فایگل، کافمن، و همپل، به آمریکا رفتند که از آن پس به سرزمین جدید این مکتب تبدیل شد (ص ۲۵۲).

منابع فکری فیلسوفان حلقه وین در اندیشه‌های مهم ایشان عبارت بودند از: تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم (هیوم، کنت، میل، ماخ)، اهداف و روش‌های علوم تجربی (هلمهولتس، ریمان، ماخ، پوانکاره، دوئم، بولتزمان، اینشتاین)، منطق و کاربرد آن (لایب‌نیتس، پتانو، فرگه، راسل، وایتهد، ویتگنشتاین)، نظام‌های اکسیوماتیزه ریاضی (هیلبرت، پتانو)، اخلاق (اپیکور، هیوم، بتام، میل)، جامعه‌شناسی (کنت، مارکس، فویرباخ، اسپنسر) (پایا، ۱۳۹۵، ۹۴).

حلقه وین با بسیاری از ایده‌های ویتگنشتاین در رساله هم‌نوا بود: بی‌معنایی متافیزیکی، پیشینی‌بودن و عدم افاده معنای جملات تحلیلی، و تحلیل و نقد زبان چونان کارکرد فلسفه. نویسنده در اواخر این فصل درباره ابزارگرایی کارناپ بحث می‌کند و در نهایت آن را امری مبهم توصیف می‌کند. کارناپ تحت تأثیر ویتگنشتاین از یک سو صدق منطقی گزاره‌ها را مستقل از عالم و مبتنی بر ساختار گزاره‌ها و معنای عبارات آن‌ها دانست و از سوی دیگر، جملات متافیزیکی را شبه‌گزاره دانست (پایا، ۱۳۸۲، ۲۹۶).

عنوان فصل هفتم «صوری‌سازی» است. در آغاز این فصل نویسنده درباره ارزش فلسفی صوری‌سازی بحث می‌کند و از دو گروه یاد می‌کند: گروه اول، فیلسوفانی که مدعی‌اند وضوح و دقت بالاترین فضایل فیلسوف، و اصل موضوعی کردن و صوری‌سازی شرایط ضروری برای نیل به آن‌ها هستند که کارناپ و برخی از پوزیتیویست‌ها به این گروه تعلق دارند؛ گروه دوم، فلاسفه‌ای که اصل موضوعی کردن و صوری‌سازی را خارج از قلمرو فلسفه می‌دانند. ویتگنشتاین و بسیاری از فلاسفه آکسفورد چنین نظری دارند. این گروه سه انتقاد مهم بر صورت‌گرایی وارد می‌کنند:

۱. هم‌چنان‌که در مورد رایانه‌ها دادن داده‌ای نادرست به رایانه داده‌ی پردازش شده‌ی آن را نیز نادرست می‌کند، در مورد نظام‌های صوری - استنتاجی نیز این‌گونه است. اگر ایده‌هایی که در قالب نظام صوری - استنتاجی درآمده‌اند مبهم و بی‌اهمیت باشند، قضایای اثبات‌شده نیز مبهم و بی‌اهمیت خواهند بود؛

۲. در کل ما در قالب زبان‌های غیرصوری می‌اندیشیم و سخن می‌گوییم؛

۳. بخش‌های وسیعی از فلسفه قابل‌صوری‌سازی و اصل موضوعی کردن نیست و باید با روش‌های تجربی و توصیفی‌تر مطالعه شود.

در ادامه این فصل نویسنده به تفصیل درباره‌ی ویژگی‌های زبان یا نظریه‌ی صوری‌شده بحث می‌کند. عناصر مهمی که در یک زبان صوری‌شده باید موجود باشد عبارت‌اند از:

۱. در زبان طبیعی، ماده و صورت جمله نقش دارند. از این رو وقتی می‌گوییم: «من حالا این‌جا هستم»، معنای هر واژه وابسته به بافت زبانی‌ای است که در آن این جمله اظهار می‌شود؛

۲. صورت جمله در زبان صوری‌شده باید دارای معنایی واضح، صریح، دقیق و صحیح باشد؛

۳. زبان صوری‌شده باید در نسبت با تفسیر موردنظر برای آن صحیح باشد؛

۴. زبان صوری‌شده می‌تواند پالوده‌تر باشد، یعنی تحلیلی‌تر باشد؛

۵. زبان صوری‌شده باید تفسیر صوری نیز داشته باشد (صص ۳۳۸-۳۴۰).

از منظر نویسنده دو نقش می‌توان برای زبان‌های صوری قائل شد: یکی این‌که از آن‌ها هم‌چون ابزاری برای فعالیت عقلی و برقراری ارتباط استفاده کنیم، دیگر آن‌که آن‌ها را چونان موضوعی درخور مطالعه مطمح نظر قرار دهیم. البته زبان‌های صوری امکانات فراوانی را برای جایگزینی جست‌وجوی آزادانه و تفکر شهودی با روش‌های مکانیکی در حوزه‌هایی غیر از حوزه ریاضیات فراروی شخص قرار می‌دهند. فیلسوف فنلاندی، فون رایت، با منطق تکلیف یا بایایی خود امکان استفاده از روش‌های صحیح محاسبه را در فلسفه اخلاق فراهم کرد.

چهار سنت در زمینه زبان‌های صوری شده وجود دارد: نخست، سنت لایب‌نیتس - بول که به دنبال نظام صوری - استنتاجی کارآمد و شاید داوری‌پذیر بود. در این سنت تمایل فراوانی بود به بسط روش‌های محاسبه در قلمرویی که بتواند به‌عنوان مصداقی از نظام صوری - استنتاجی ارسطو توصیف شود. جرج بول انگلیسی (۱۸۱۵-۱۸۶۴)، در تحلیل

ریاضی منطقی، سنت منطقی - جبری ای را پایه‌گذاری کرد که منطق‌دانان قرن نوزدهم از قبیل دی مورگان، مک کول، چارلز پیرس، دبلیو. اس جونز، و ارنست شرودر بدان تعلق دارند؛ دوم، سنت پئانو (۱۸۵۸-۱۹۳۲)، ریاضی‌دان ایتالیایی، به دنبال آفریدن یک نشانه‌نویسی دقیق هم‌راه با یک تفسیر صوری ثابت برای ریاضیات بود. اصول موضوعه او برای نظریه اعداد صحیح نامنفی، مشهور به اصول پئانو (اگرچه ددکیند آن‌ها را پیش‌بینی کرده بود)، به صورت اصول کلاسیک درآمده‌اند؛

سوم، سنت فرگه - راسل که به دنبال تحویل ریاضیات به منطق بود. مبادی ریاضیات وایتهد و راسل و منطق ریاضی کواین در همین سنت قرار دارند؛ چهارم، سنت هیلبرت و منطق‌دانان متأثر از او، پل برنیز و جان فون نیومان. این دو به دنبال اثبات سازگاری نظام صوری - استنتاجی‌ای هستند که علم حساب پئانو را تحقق بخشد (ص ۳۳۴-۳۴۶).

عنوان فصل هشتم «عقل عرفی و تحلیل: جرج ادوارد مور» است و در آن نویسنده آرای مور را درباره واقع‌گرایی، شناخت، و نسبت آن با باور به واسطه عقل عرفی تحلیل کرده است. او در فصل نهم، که فصل آخر این کتاب است و عنوان آن «فلسفه زبانی: ویتگنشتاین متأخر» است، بحث اندیشه‌های متأخر ویتگنشتاین را مطرح می‌کند. در آغاز این فصل به ارتباط نزدیک اندیشه‌های فلاسفه آکسفورد به اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر اشاره شده است. پاره‌ای از فلاسفه زبانی آکسفورد عبارت‌اند از: گیلبرت رایل، جان آستین، اچ. ال. ای. هارت، اچ. پی. گرایس، پی. اف. استراوسون، جی. ا. اورمسن، دیوید پیرس، استورات همشایر، جی. جی. وارنوک، مایکل دامت، الیزابت آنسکوم، آر. ام. هیر، و آنتونی کویتن (صص ۳۸۹-۳۹۰).

فلسفه زبانی آشکارا به سنت سقراطی تعلق دارد. اگر پرسش سقراط را مبنی بر این‌که «علالت چیست؟» به صورت «معنای عدالت چیست؟» درآوریم، به پرسش موردنظر فلاسفه زبانی می‌رسیم. مور را نمی‌توان جزء فلاسفه زبانی دانست، ولی اندیشه‌های او در اندیشه فلاسفه زبانی تأثیر گذاشته است. پاره‌ای از این تأثیرات عبارت‌اند از:

۱. شناختی مبتنی بر عقل عرفی وجود دارد که از هر نظریه فلسفی یقینی‌تر است؛
۲. نظریه‌های فلسفی‌ای که در تقابل با شناخت مبتنی بر عقل عرفی ما هستند، کاذب‌اند. این اندیشه، که اولین بار مور آن را مطرح کرد، در شکل تعدیل‌شده‌اش در ویتگنشتاین متأخر و فلاسفه آکسفورد تکرار می‌شود؛

۳. ما به واسطه تحلیل شناخت مبتنی بر عقل عرفی خود می‌توانیم به حل یا رسیدن به سرخ‌های مهم برای حل مسائل متافیزیکی‌ای مانند «مسئله ماهیت ماده» امیدوار باشیم. ویتگنشتاین متأخر نیز تأییراتی در فلاسفه آکسفورد گذاشته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. مور، با تکیه بر عقل عرفی، سنت ارسطویی را دنبال کرد که براساس آن زمانی که یک عبارت زبان را درمی‌یابیم، تصویری از مدلول آن عبارت را به آن پیوند می‌دهیم یا در ما کنشی ذهنی روی می‌دهد که ما به کمک آن مدلول را درمی‌یابیم. اما از منظر ویتگنشتاین این نظریه زبان بافته‌ای از خطاهاست؛

۲. از منظر ویتگنشتاین متأخر تمام فلسفه مبتنی بر سوءبرداشت از زبان روزمره و کاربرد غلط آن است. او مطالعات خود را فلسفه نمی‌دانست و بر آن بود که این‌گونه مطالعات باید جانشین فلسفه شود.

آستین نیز تأییراتی در فلاسفه آکسفورد گذاشته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. از منظر آستین می‌توان از طریق مطالعه و بررسی بسیار دقیق زبان روزمره و با نظر به پدیدارهایی که زبان روزمره آن‌ها را توصیف می‌کند، به حضور بینش‌هایی اساسی راجع به مثلاً ادراک حسی و ارزیابی اخلاقی امیدوار بود. او فلسفه‌اش را پدیدارشناسی زبانی می‌نامد؛

۲. آستین امیدوار بود بنیادی دقیق‌تر و واقع‌گراتر را برای علم زبان آینده وضع کند (صص ۳۹۱-۳۹۳).

نویسنده در ادامه این بحث اندیشه‌های ویتگنشتاین متقدم و متأخر را مقایسه می‌کند. مفهوم جهان در رساله گاهی چنان است که گویی منظور از آن جهان ذهنی ساخته‌شده از تجربه‌هاست (جهان به‌مثابه باز نمود شوپنهاور) از این رو ویتگنشتاین جوان ظاهراً به‌نوعی سولپسیست است.

اما ویتگنشتاین متأخر به‌صورت جدی و صریح ایدئالیسم معرفت‌شناختی را رد می‌کند. او در کتاب جلد آبی اغلب چنان صحبت می‌کند که گویی فقط اشیای مادی وجود دارند یا دست‌کم فقط آن‌ها هستند که قابل‌نام‌گذاری‌اند. او گرایشی مادی‌گرایانه داشت، اما قائل به هیچ نظریه مادی‌گرایانه‌ای نبود. از منظر او همه نظریات فلسفی هم‌چون مادی‌گرایی بی‌معنا هستند. او هم‌چنین گرایشی به رفتارگرایی داشت.

جرج پیچر می‌گوید به‌رغم تفاوت‌هایی که میان رساله و پژوهش‌های فلسفی وجود دارد، مشابهت‌هایی میان این دو کتاب هست: یکی مشخص کردن مرزهای معنا و نشان‌دادن مرز میان آنچه منطقی می‌توان گفت و آنچه نمی‌توان گفت و دیگری تلقی عام از مسئله فلسفی، منشأ یا علت آن، و راه‌حل آن، گواهی که البته جزئیات آن تلقی‌ها کاملاً متفاوت بود (Pitcher, 1985, 326-327).

براساس دیدگاه ویتگنشتاین در رساله، مطابق با هر جمله معناداری، یک اندیشه و نیز یک وضع امور ممکن در جهان خارج وجود دارد و جمله موردنظر تصویر هر دوی آن‌هاست. درحالی‌که در ویتگنشتاین متأخر زبان بالضروره بخشی از رفتار انسانی است. او مایل به کوچک‌شماری نقش اندیشه‌ها، تجربیات، و آگاهی در مقایسه با نقش زبان است. او از مفهوم بازی زبانی استفاده می‌کند و مثال بازی زبانی بنا با شاگرد را، که با استفاده از واژه‌های درسته، راسته، تخت، و نیمه شکل می‌گیرد، مطرح می‌کند او به پنج دلیل از تعبیر بازی زبانی استفاده می‌کند:

۱. بازی فعالیتی اجتماعی است؛
 ۲. بازی در قالب قواعد خاصی که اختیاری‌اند انجام می‌گیرد؛
 ۳. تصویر بازی کامل و عاری از نقص غیرممکن است؛
 ۴. انجام بازی ملازم انجام افعال خاصی است و شخص در صورتی بازی را بلد است که ترتیب و زمان درست انجام مراحل مختلف آن را بداند؛
 ۵. نسبت میان بازی‌های زبانی مشابهت خانوادگی است. ویتگنشتاین هم‌چنین مشابهت‌هایی میان واژگان و ابزار می‌بیند:
۱. ابزار چیزی است که ما آن را به قصد کسب نتیجه‌ای خاص، مثل ساختن خانه، به کار می‌بریم. واژگان نیز چون ابزاری هستند که ما در مراودات با دیگران از آن‌ها سود می‌بریم؛
 ۲. واژه‌ها چون ابزار کاربردهای متفاوتی دارند؛
 ۳. در بسیاری موارد کاربرد ابزار متفاوت نتیجه واحد می‌دهد؛
 ۴. گزینش ابزار مسئله‌ای علمی است که بر مصلحت‌اندیشی استوار است.

۳.۲ ویژگی‌های فنی اثر (طرح جلد، صحافی، قطع، صفحه‌آرایی، و ...)

کتاب در قطع وزیری و با جلد گالینگور چاپ شده است. طرح جلد کتاب زیباست و چون اکثر کتب فلسفی ظاهر ساده‌ای دارد، صحافی کتاب بسیار خوب و عناصر صفحه‌آرایی

از قبیل اندازه قلم‌ها و نوع قلم انتخاب شده بسیار خوب است. تنها ایراد از لحاظ صوری وجود پاره‌ای اغلاط در حروف‌نگاری است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم: بولسانو ← بولتسانو (ص ۱۱۱، س ۲۴)، بیبهده ← بیهدده (ص ۱۲۱، س ۱۰)، هستوند ← هستومند (ص ۱۷۱، س ۶)، برقراراند ← برقرارند (ص ۲۱۹، س ۱۴)، تعین ← تعیین (ص ۹۴، س ۱۵)، برنده‌ها ← برنامه‌ها (ص ۶۶، س ۲۱)، متادولوژی ← منادولوژی (ص ۱۶۵، س ۴)، شیئی ← شیء (ص ۳۵۰، س ۱۲)، جایگاهی ثابتی ← جایگاه ثابتی (ص ۱۶۵، س ۸)، نام‌گرایانانه ← نام‌گرایانه (ص ۲۸، س ۲۲).

۴.۲ ویرایش ادبی (علائم سجاوندی، رعایت قواعد نگارشی، ویرایشی، و ...)

در این کتاب مترجمان محترم ترجمه‌ای روان و رسا از متن به دست داده‌اند و قواعد ویرایشی در مجموع به خوبی رعایت شده است، اما در پاره‌ای موارد ظاهراً خطاهایی رخ داده است، یا در برخی موارد امکان بیان بهتر وجود داشته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. در بسیاری از موارد در مضارع التزامی افعالی که با الف آغاز می‌شوند و علی القاعده الف به ی تبدیل می‌شود، الف و ی هر دو با هم آمده است: بیانیشم ← بیندیشم (ص ۵۱، س ۱۶)، بیانیشیم ← بیندیشیم (ص ۱۲۰، س ۱۹؛ ص ۱۷۴، س ۱۳؛ ص ۲۳۹، س ۲۰؛ ص ۳۸۰، س ۱۷)، بیانیشد ← بیندیشید (ص ۱۳۷، س ۱۰ و ۱۲؛ ص ۴۶، س ۱۱)، بیاندازیم ← بیندازیم (ص ۵۹، س ۲؛ ص ۳۰۷، سطر آخر)، بیافکنیم ← بیفکنیم (ص ۱۲۶، س ۱۲؛ ص ۳۹۰، سطر سوم از آخر؛ ص ۳۷۴، س ۱۶)، بیافزایید ← بیفزایید (ص ۳۵۰، س ۲۲؛ ص ۳۷۷، س ۳)، نیاندیشیم ← نیندیشیم (ص ۳۸۶، س ۱۹)؛

۲. استفاده مکرر از تعبیر «در رابطه با» که گرت‌برداری از تعبیر انگلیسی «in relation to» است و بهتر است به جای آن از تعبیر «درباره» یا «درباب» استفاده شود (ص ۵۷، س ۱۷؛ ص ۹۵، س ۱۹؛ ص ۹۹، س ۲۲؛ ص ۱۲۱، س ۱۵؛ ص ۱۸۶، س ۱۱ پانوشت)؛

۳. گاهی شماره پانوشت‌ها بعد از گیومه آمده است، درحالی‌که باید قبل از گیومه بیاید (ص ۷۷، س ۹؛ ص ۲۶، س ۱۷؛ ص ۲۷، س ۱۸؛ ص ۷۰، س ۹)؛

۴. گاهی از تعبیر نقطه نظر استفاده شده است که گرت‌برداری از تعبیر انگلیسی «a point of view» است و بهتر است از واژه نظر یا دیدگاه استفاده شود (ص ۱۷، س ۲۲؛ ص ۷۷، س ۸)؛

۵. در پانوشت ص ۹۱ معادل انگلیسی «منطق واریاسیون» آمده است، درحالی که خود واژه در متن در ص ۹۰ آمده است؛
۶. در ص ۳۱۳ سطر پنجم از آخر، واژه «بیش‌تر» دو بار آمد است که اولی باید حذف شود؛
۷. در ص ۳۴۶ برای واژه «instrumentalism» از دو معادل ابزارگرایی و ابزارانگاری استفاده شده است، درحالی که برای یک‌دستی ترجمه لازم است از یک معادل استفاده شود و به نظر می‌رسد که دومی بهتر باشد؛
۸. در ص ۱۷، س ۱۳، برای «Hegelianism» از معادل هگلی‌گرایی و در ص ۱۶ از معادل هگلیانیسم استفاده شده است که لازم است یک‌دست شود و البته هگل‌گرایی مناسب‌تر است؛
۹. در ص ۱۳۳، س ۲۲، واژه «که» دو بار آمده است که یکی باید حذف شود؛
۱۰. در ص ۵۹، س ۴، برای «arithmetical truths» معادل «صدق‌های حسابی» آمده است، درحالی که معادل «حقایق علم حساب» مناسب‌تر است؛
۱۱. در ص ۲۷، س ۲۱، از اثبات یا انکار یک فرضیه سخن گفته شده، درحالی که بهتر بود به جای انکار از معادل ابطال استفاده شود، زیرا درمورد فرضیه‌ها از تعبیر ابطال استفاده می‌شود؛
۱۲. در ص ۳۹۹ برای «materialism» از دو معادل مادی‌باوری و مادی‌گرایی استفاده شده است، درحالی که لازم است یک‌دست شود و واژه مادی‌گرایی مناسب‌تر است؛
۱۳. در زبان انگلیسی بیش‌تر از افعال مجهول استفاده می‌شود که در ترجمه به زبان فارسی باید آن‌ها را به افعال معلوم تبدیل کرد. از این رو به جای آن که بگوییم: «توسط هرکس قابل شناخت‌اند»، باید بگوییم: «هرکس قادر به شناخت آن‌هاست» (ص ۶۳، س ۱۵) یا به جای آن که بگوییم «اما بعدها توسط فیزیک‌دانان نظری ... به کار گرفته شد»، بگوییم: «اما بعدها فیزیک‌دانان نظری آن‌ها را به کار گرفته‌اند». موارد دیگری از این دست نیز در ص ۳۲، س ۱۹، ص ۲۷۳، س ۱۶ وجود دارد؛
۱۴. در سطر اول پانوشت ۴، از صفحه ۵۰، ارجاع آخر سطر به هم ریخته است که لازم است اصلاح شود؛
۱۵. در ص ۳۱۴، س ۲۱، معادل انگلیسی نظام‌های صوری - استتاجی با حروف فارسی به صورت کالکیوس‌ها آمده است که لازم بود از حروف انگلیسی (calculuses) استفاده شود؛

۱۶. در ص ۲۴۴، س ۵، شماره پانوشت بعد از نقطه پایان جمله آمده است، درحالی که لازم بود قبل از آن بیاید؛
۱۷. در ص ۲۵۷، س ۱۸، واژه «در» اضافی است و باید حذف شود؛
۱۸. در ص ۲۵۲ و ۲۶۰، نام «Von Mises» به صورت فونمیزس آمده است که بهتر است به صوت فون میزز آورده شود؛
۱۹. در ص ۳۹۰، برای «ordinary language» از معادل زبان معمولی استفاده شده است، درحالی که معادل «زبان روزمره» مناسب تر است؛
۲۰. گاهی میان افعال جمله هماهنگی نیست، مثلاً در ص ۳۸۶، س ۱۹ آمده است: «من نمی توانم به این موضوع نیاندیشیم» ← من نمی توانم به این موضوع نیندیشم؛
۲۱. در ص ۸۵ س ۱۸، شماره نوع دوم گزاره ها نیامده است؛
۲۲. در ص ۲۱۱، معادل آلمانی واژه ها در پانوشت آمده است، درحالی که چون ترجمه از انگلیسی به فارسی است، بهتر است معادل انگلیسی آن ها آورد شود؛
۲۳. در ص ۱۷۳، سطرهای ۱۲ و ۱۸ آمده است: «شرط مورد نظر را ارضا می کنند». اما بهتر بود به جای ارضاکردن از تعبیر «برآورده می کنند» استفاده می شد که مترجمان خود در صفحه ۱۸۵ از آن استفاده کرده اند؛
۲۴. در ص ۱۷۲، برای واژه «individual» از دو معادل مفرد و فرد استفاده شده است، درحالی که برای حفظ یکدستی ترجمه کاربرد معادل «فرد» مناسب تر است؛
۲۵. در ص ۳۹۳، س ۱، آمده است «از طریق مطالعه و بررسی بسیار دقیق زبان معمولی هم راه با نظری به آن دسته از پدیدارهایی که توصیف می کند، فلسفه می تواند به حصول ... امیدوار باشد» در این عبارت واژه فلسفه باید در آغاز عبارت می آمد تا عبارت از قالب زبان انگلیسی به قالب زبان فارسی درآید؛
۲۶. در ص ۳۹۴ برای واژه «trivialism» از معادل «پیش پافتاده گرایی» استفاده شده است، درحالی که معادل هایی چون «ناچیزانگاری» یا «سطحی انگاری» بهتر بود؛
۲۷. در ص ۳۵، س ۱۱، آمده است: «x یک زن است و والد مردی است که والد y است»، درحالی که چون x زن است پس واژه به کاررفته برایش باید والده باشد نه والد؛
۲۸. در ص ۵۴، س ۲، برای تعبیر «conditional reflexes» معادل «واکنش های غیرارادی شرطی شده» به کار رفته است، درحالی که معادل «واکنش های شرطی» بهتر است؛

۲۹. در ص ۲۳۱، پانوش ۳، برای «truth operation» معادل «عملیات‌های ارزش» استفاده شده است، درحالی‌که معادل «عملیات صدق» مناسب‌تر است؛
۳۰. در ص ۵۸، پانوش ۲، از دو تعبیر متافیزیکی و مابعدالطبیعی هم‌زمان استفاده شده است، درحالی‌که برای حفظ یک‌دستی ترجمه لازم بود از یک واژه استفاده شود؛
۳۱. در ص ۴۰۰، سطرهای ۳ و ۴، ویرگول قبل از «و» آمده است، درحالی‌که لازم است حذف شود؛
۳۲. در ص ۴۶، بند ۴، واژه «نمی‌توانند» باید بعد از پرانتز بیاید؛
۳۳. در صفحه ۳۹، س ۳، برای «representation-in-itself» معادل «بازنمایی فی‌نفسه‌ای» آمده است که به‌نظر می‌رسد در آن «ای» اضافه باشد؛
۳۴. در ص ۲۴۱، س ۲۶، از تعبیر «استعمال متعارف» استفاده شده است که تعبیر «کاربرد عادی» مناسب‌تر است؛
۳۵. در ص ۳۰۸، س ۱۴، آمده است: «تمامی نام‌های، معنای توصیفی دارند». معلوم نیست منظور نام‌هاست یا نام‌های خاص یا این‌که نام‌های دیگری مد نظر است؛
۳۶. در ص ۳۱۱، س ۱۷، آمده است: «به‌ازای هر جمله ... واقع در زبان، یک شرط صدق باشد در آن وجود دارد» که نامفهوم است و شاید ترجمه درست این باشد: «به‌ازای هر جمله ... واقع در زبان، باید در آن یک شرط صدق وجود داشته باشد»؛
۳۷. در ص ۵۹، س ۱۲، نام کانتور جورج آمده است که با توجه به این‌که کانتور ریاضی‌دان روسی است، باید نام او «کانتور گئورگ» آورده شود.

۵.۲ رعایت اصول علمی ارجاع‌دهی در درون متن و کتاب‌نامه

در این کتاب، اصول علمی ارجاع‌دهی رعایت شده است. البته ارجاعات اثر در پانوش آمده است و در اکثر قریب به اتفاق موارد، اطلاعات منابع به‌خوبی آمده است، اما گاهی اطلاعات کامل نیست، ولی در هر صورت از حیث ذکر صفحات منابع مورد استفاده هیچ نقصی در کتاب دیده نمی‌شود. نظر به این‌که اطلاعات منابع به‌طور پراکنده در پانوش‌ها آمده است، کتاب فاقد کتاب‌نامه است، ولی باین‌همه اگر فهرست منابع در قالب کتاب‌نامه در پایان کتاب می‌آمد، خواننده راحت‌تر می‌توانست اطلاعات کامل منابع را به‌دست آورد.

۳. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

۱.۳ بررسی ابعاد آموزشی اثر

این کتاب را می‌توان به‌عنوان منبع فرعی درس تاریخ فلسفه جدید و معاصر معرفی کرد، زیرا تقریباً مشتمل بر گزارش جامعی از مسائل مهم فلسفه تحلیلی در قرن بیستم است. البته کتاب، چنان‌که از عنوان فرعی آن نیز برمی‌آید، به تاریخ فلسفه تحلیلی در نیمه اول قرن بیستم توجه کرده است و بدین جهت محور مباحث آن اندیشه‌های فیلسوفان مهم این دوره یعنی برنارد بولتسانو، گوتلوب فرگه، برتراند راسل، جرج ادوارد مور، لودویک ویتگنشتاین، و اندیشه‌های فیلسوفان حلقه وین به‌ویژه رودولف کارنپ است. به‌رحال کتاب از لحاظ طرح مطالب ارزش مندی درباره فلسفه تحلیلی درخور معرفی در مقاطع تحصیلات تکمیلی است، ولی نه به‌عنوان منبع درسی این دروس؛ زیرا مشتمل بر همه مباحث و اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی نیست.

۲.۳ مسئله‌مندی کتاب و پاسخ‌گویی به نیازهای علمی و کاربردی کشور

مسئله اصلی کتاب ارائه گزارشی تحلیلی از سرگذشت فلسفه تحلیلی چونان یکی از جریان‌های مهم فلسفی معاصر، همراه با تحلیل اندیشه‌های فیلسوفان مهم این نهضت فکری، است. آثار دیگری به‌فارسی در این زمینه وجود دارد، اما امتیاز این کتاب ارائه تحلیل‌هایی بدیع از پاره‌ای اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی نیمه اول قرن بیستم است. نظر به این‌که دانشجویان کارشناسی فلسفه برای آشنایی با فلسفه تحلیلی در دوره معاصر منبع مناسبی در اختیار ندارند که همه سرفصل‌های درس تاریخ فلسفه جدید و معاصر را دربرگیرد، این کتاب می‌تواند یکی از منابع مهمی باشد که بعضی از نیازهای ایشان را برآورده کند.

۳.۳ ارزیابی نظم منطقی و انسجام درونی بخش‌های مختلف کتاب

این کتاب، از حیث نظم منطقی و انسجام درونی بخش‌های آن، در مجموع خوب است و در آن اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی با رعایت ترتیب تاریخی تحلیل و بررسی شده است، چنان‌که آرای آن فیلسوفان در پیوند با یکدیگر و با این ترتیب آمده است: بولتسانو، فرگه، راسل، ویتگنشتاین متقدم، کارنپ، مور، و ویتگنشتاین متأخر. تنها

نکته‌ای که در مورد این ترتیب درخور ذکر است این است که به نظر می‌رسد مور علی‌القاعده باید پس از راسل و پیش از ویتگنشتاین قرار می‌گرفت، زیرا او از لحاظ تاریخی معاصر راسل و مقدم بر ویتگنشتاین است. اما به نظر می‌رسد نویسنده به این دلیل نظریات او را با تأخیر مطرح می‌کند که قرابت اندیشه او را با اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر نشان دهد، زیرا هر دو از منطق فاصله می‌گیرند و به زبان طبیعی روی می‌آورند. بدین جهت دو فصل پایانی کتاب به بیان اندیشه‌های مور و ویتگنشتاین متأخر اختصاص یافته است.

۴.۳ میزان استحکام تحلیل‌ها و تبیین‌های ارائه‌شده در اثر (توجه به مبانی و پیش‌فرض‌های علمی و پژوهشی، نقد مستند و علمی آرا و نظریات مطرح‌شده، ارائه تحلیل‌های نوین و ...)

نویسنده از لحاظ اشراف بر بحث و خبرگی در موضوع توانسته است تحلیل‌های نوینی از موضوعات مورد بحث ارائه کند، البته گاهی دچار اطناب ممل یا ایجاز مخمل شده است، اما در مجموع تحلیل‌هایی که به دست داده است از اتقان و استحکام درخور آثار فلسفی برخوردار است و موجب آشنایی عمیق‌تر خواننده با مباحث اصلی فلسفه تحلیلی می‌شود.

۵.۳ اصطلاحات تخصصی و معادل‌سازی واژگان

نظر به این که مترجمان محترم از استادان و پژوهشگران جوان و خوش ذوق فلسفه‌اند و از تخصص کافی برای ترجمه متون فلسفی بهره‌مندند، توانسته‌اند ترجمه‌ای روان و قابل استناد از متن اصلی عرضه کنند و در زمینه کاربرد اصطلاحات تخصصی و معادل‌سازی برای واژه‌های خارجی موفق عمل کرده‌اند. البته در موارد اندکی امکان استفاده از معادل‌های بهتری وجود داشته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: استعمال متعارف ← کاربرد عادی (ص ۲۴۱، س ۲۶). استفاده از واژه استعمال غلط نیست، اما دست‌کم به دو دلیل بهتر است به جای آن از واژه کاربرد استفاده شود: یکی این که واژه استعمال در زبان فارسی اغلب برای دخانیات استفاده می‌شود، دوم این که واژه استعمال واژه‌ای عربی است و هر جا که امکان بیان معنایی با واژگان فارسی وجود

داشته باشد، شایسته است که از واژه فارسی استفاده کنیم. البته آنجا که این امکان نباشد، استفاده از واژه‌های عربی که بر توان زبان فارسی می‌افزاید دور از حسن نیست. یکی از مشکلات محتوایی کتاب این است که نویسنده در صفحه ۳۹۳، بند سوم آورده است: «برخی شاخصه‌های دیگر نیز میان فلاسفهٔ زبانی مشترک‌اند. یکی گرایش به سمت برساختن زبان‌های صوری، منطقی صوری، و به‌کارگیری روش تفکر تماماً ریاضی است که در بسیاری از قلمروهای فلسفهٔ جدید رخنه کرده است». نقدی که بر سخن او وارد می‌شود این است که در شاخهٔ زبانی فلسفهٔ تحلیلی، که از آن به فلسفهٔ زبانی تعریف می‌شود و شامل اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر و فلاسفهٔ آکسفورد می‌شود، چندان توجهی به زبان‌های صوری مثل منطقی نیست و بلکه در این گرایش فیلسوفان با انصراف از زبان صوری منطقی، به سراغ زبان طبیعی می‌روند. آن بخش از فلسفهٔ تحلیلی معاصر که به زبان صوری منطقی توجه دارد به‌طور عمده شامل فرگه، راسل، ویتگنشتاین متقدم، و فیلسوفان حلقهٔ وین می‌شود. نویسنده در صفحه ۳۶۹، سطر ۱۰، دو سنگ بنای روش فلسفی مور را به درستی نظریهٔ عقل عرفی و تحلیل فلسفی معرفی می‌کند، اما خطای او در این است که تحلیل فلسفی مور را متناظر با تحلیل منطقی می‌داند، از این رو از تحلیل فلسفی یا منطقی او یاد می‌کند. درحالی‌که به نظر می‌رسد تحلیل مورد نظر مور، بیش از آن که منطقی باشد، زبانی است و بر زبان طبیعی استوار است.

۶.۳ میزان رعایت اصول و اخلاق علمی (استفاده از زبان علمی، ذکر منابع به‌کاررفته، سوگیری غیرعلمی)

در این کتاب هیچ سوگیری خاصی دیده نمی‌شود و اصول اخلاق علمی رعایت شده است و از منابع مورد استفاده به‌خوبی یاد شده است و به آن‌ها به‌طور دقیق ارجاع داده شده است.

۷.۳ خلاقیت و نوآوری

کتاب از حیث خلاقیت و نوآوری خوب است و نویسنده در آن کوشیده است روایتی از فلسفهٔ تحلیلی معاصر به‌دست بدهد که مشحون از تحلیل‌ها و ارزیابی‌های خود او باشد. پس نوآوری کتاب در ارائهٔ تحلیل‌های نوین از اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی نیمهٔ اول قرن بیستم است.

۸.۳ استفاده از منابع معتبر و داده‌های روزآمد

تاریخ نگارش متن اصلی کتاب دهه ۱۹۷۰ میلادی بوده است و نویسندگان از منابع مهم آن زمان به خوبی استفاده کرده است. البته اطلاعات مربوط به منابع به‌طور کامل در پانویس صفحات آمده است.

۴. نتیجه‌گیری

کتاب در مجموع متضمن مطالب ارزش‌مندی درباره فلسفه تحلیلی است و یکی از نقاط قوت آن ارائه تحلیل‌های جدیدی از اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی معاصر در نیمه اول قرن بیستم است. دیگر آن‌که مباحث آن با بیانی روشن و به‌دور از تعقید ارائه شده است. سوم آن‌که پاره‌ای از تحلیل‌ها در کتاب بسیار عمیق است و نشان می‌دهد که نویسندگان تسلط کافی در موضوع دارد و با اشراف کامل بر اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی از تأثیر و تأثر میان آن‌ها سخن می‌گوید. این کتاب را می‌توان به‌عنوان منبع فرعی دروس تاریخ فلسفه جدید و معاصر در مقطع کارشناسی فلسفه و درس فلسفه‌های تحلیلی و زبانی در مقطع کارشناسی ارشد فلسفه و درس فلسفه تحلیلی در مقطع دکتری فلسفه معرفی کرد. تنها پیشنهادی که به نظر می‌رسد این است که مترجمان محترم در پایان کتاب کتاب‌نامه‌ای مشتمل بر منابع به‌کاررفته در کتاب بیاورند. البته رفع پاره‌ای کاستی‌ها، که پیش از این به آن‌ها اشاره شد، موجب استفاده بهتر خوانندگان از مضامین مهم این کتاب می‌شود.

کتاب‌نامه

- استرول، اوروم (۱۳۸۳)، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- پایا، علی (۱۳۸۲)، *فلسفه تحلیلی: مسائل و چشماندازها*، تهران: طرح نو.
- پایا، علی (۱۳۹۵)، *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد: نظریه‌ها و کاربردها*، تهران: طرح نقد.
- دامت، مایکل (۱۳۹۱)، *خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی*، ترجمه عبدالله نیک‌سیرت، تهران: حکمت.
- گلاک، هانس یوهان (۱۳۹۵)، *پیدایش فلسفه تحلیلی*، ترجمه عبدالرزاق حسامی فر، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گلوک، هانس یوهان (۱۳۹۴)، *فلسفه تحلیلی چیست؟*، ترجمه یاسر خوشنویس، تهران: ترجمان علوم انسانی.

نقد و بررسی کتاب تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین (عبدالرزاق حسامی فر) ۱۳۷

ودبرگ، اندرس (۱۳۹۴)، تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین، ترجمه جلال پیکانی و بیت‌اله ندرلو، تهران: حکمت.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۹۴)، رساله منطقی - فلسفی، ترجمه و شرح: سروش دباغ، تهران: هرمس و مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

Canfield, John V. (2003), "Wittgenstein's later philosophy", in: *Routledge History of Philosophy, vol. 10: Philosophy of Meaning, Knowledge and Value in the Twentieth Century*, New York: Routledge, pp. 247-284.

Kenny, Anthony (2010), *A New History of Western Philosophy*, New York: Oxford University Press.

Pitcher, George (1985), *The Philosophy of Wittgenstein*, New Delhi: Prentice-Hall of India.

Russell, Bertrand (2001), "Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description", in: *Analytic Philosophy: An Anthology*, A. P. Martinich and David Sosa (ed.), Massachusetts and Oxford: Blackwell, pp. 185-190.

Sluga, Hans (1996), "Ludwig Wittgenstein, Life and Work: An Introduction", in: *The Cambridge Companion to Wittgenstein*, Hans Sluga and David G. Stern (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.

Wedberg, Anders (1984), *A History of philosophy: From Bolzano to Wittgenstein*, Oxford: Clarendon Press.